شهید قاسم سلیمانی | شهید ابومهدی المهندس | شهید مصطفی چمران | شهید ادواردو آنیلی | شهید حسن شاطری | شهید حسن طهرانی مقدم | شهید حسین همدانی | شهید محسن فخری‌زاده | شهید صیاد شیرازی | شهید محسن حججی | شهید سیدمحمدباقر حکیم | شهید عماد مغنیه | شیخ ابراهیم زکزاکی | دکتر رمضان عبدالله | سردار ابراهیم محمدزاده | سیدحسن نصرالله

قدم به قدم در مسیر عاشقی

گزارشی از راهپیمائی اربعین ۱۴۰۲

بخش اول

سید محمد مشکوةالممالک

صبح روز ۴ شهریورماه ۱۴۰۲ است و به همراه دوستم رسول قائمی و پسر نوجوانش امیرعلی، از تهران راهی مرز مهران شدیم. در بین راه از استان‌های کرمانشاه و ایلام گذشتیم، از چهار زبر و تنگه مرصاد... و تو چه می‌دانی که مرصاد چیست! که «ان ربک لبالمرصاد»

خوش آن راهی که پایانش تو باشی

در مسیر خودروهای شخصی و عمومی بسیاری را دیدم که از نوشته‌های پشت شیشه می‌شد فهمید که راهی سفر بهشت شده‌اند؛ خوش آن راهی که پایانش تو باشی... کربلا کوتاه‌ترین راه است تا درگاه دوست... ما به کربلا می‌رویم تا تاریخ را تصحیح کنیم... زائر حسین زائر خداست... تک تک قدم‌هایم را نذر آمدنت می‌کنم... یعنی رفتی کربلا رسیدی به خدا... از خاک تا خدا درست یک کربلا راه است و.... و همه اینها به نوعی ترجمان این حدیث امام صادق علیه‌السلام است: «حضرت فاطمه سلام‌الله علیها شخصاً کنار زائرین قبر پسرش حسین علیه‌السلام حاضر می‌شود و برای آنان طلب مغفرت می‌نماید.»

مهران دروازه عتبات عالیات

به مهران دروازه عتبات عالیات خوش آمدید. این را در ورودی شهر مهران می‌بینم و قلبم نوید ورود به سرزمین نور را می‌دهد. شور و شوق مردم برای عبور از مرز دیدنی‌ست؛ با وجود هوای گرم، آن هم درست در نیمه تابستان، وجود همه مشکلات اقتصادی ریز و درشت، با این هجمه شبهات به ویژه در یک سال اخیر که دشمن تمام تلاش خود را به کار برد که مردم را از اهل بیت دور کند، سیل جمعیت باورنکردنی است. مردمی که هیچ سدی نمی‌تواند مانع اظهار ارادتشان به خاندان عصمت و طهارت شود. گویا عنایت امام را می‌توان به تک تک این زوار دید و بی‌اثر شدن ضربات و نقشه‌های دشمن این‌جا نمود پیدا کرده. آری عشق به امام حسین علیه‌السلام این‌گونه معجزه می‌کند...

در تاریخ بارها آمده که افرادی از مذاهب مختلف، وقتی در مورد اهل بیت مطالعه کرده‌اند، وقتی به امام حسین علیه‌السلام رسیده‌اند، قطره اشکی از چشمانشان جاری شده، همین است که می‌گویند حسین کشته اشک است. حسین با دل‌ها بازی می‌کند و آن را زیر و رو می‌کند. مگر نمی‌بینید که همه شیدا و آواره شده‌اند؛ آواره کوی حسین و چه زیباست چنین آواره شدنی، چه زیباست از همه برای حسین دل بریدن، از خانه و اهل و عیال گذشتن و راهی دیار دوست شدن و مأوا گرفتن زیر نخل‌های بین‌الحرمین؛ حرم امن حسین و عباس، آرمیدن در کنج شش گوشه و چشم دوختن به شبکه‌های ضریح مقدس.

مگر اینها جز معجزه است؟ مگر نه اینکه تمام عالم کفر و نفاق دست به دست هم دادند تا نامی از حسین و حسینیان باقی نماند، مگر نه اینکه لشکر چند هزار نفره نابکاران، دست به دست دادند تا نور خاندان عصمت را خاموش کنند و امروز نور اهل بیت این چنین غوغا می‌کند... اگر این معجزه نیست پس چیست؟ آیا این معجزه نوید اتفاقی بزرگ در دنیاست؟ آیا این همایش جهانی زمینه طلوع نور همه‌گیر الهی‌ست...

خودم را برای مشایه آماده کرده بودم؛ اما مانده بودم کار را از کجا آغاز کنم؛ ۶ امام معصومم در این کشور قرار دارد، چگونه به زیارت همه این عزیزان بروم، با این ازدحام جمعیت، گرمای هوا و... از خداوند مدد گرفتم که کمکم کند و توفیق دهد تا بتوانم به شرف حضور امامانم برسم.

حرم امامین عسکریین؛ غربت در وطن

مسیر طولانی و سختی راه را با جان و دل خریدیم و راهی سامرا شدیم. در بین راه به شهر بلد رسیدیم، اندکی توقف کردیم تا عموی امام زمان(عج) را هم زیارت کنیم. امامزاده سیدمحمد برادر امام حسن عسکری و فرزند امام هادی علیهماالسلام هستند. ایشان مقام والایی دارند. عرب‌های این حوالی ارادت بسیاری به این امامزاده گرانقدر دارند و از کرامات ایشان نقل‌های بسیاری شنیده می‌شود. مردم از این امامزاده جلیل‌القدر در زمینه ازدواج و فرزندآوری طلب حاجت می‌کنند و چه بسا که به مراد خود می‌رسند. شاهد این امر گهواره‌هایی است که حاجتمندان در حرم قرار داده و پارچه‌هایی را به آنها بسته‌اند.

بعد از زیارت امامزاده سیدمحمد به نیت زیارت دو امام بزرگوار، امام هادی و امام حسن عسکری علیهماالسلام، نرجس خاتون مادر امام زمان(عج)، حکیمه خاتون دختر امام جواد(ع) که قابله ولادت امام زمان(عج) نیز بودند و همچنین سرداب مقدس، به سمت سامرا حرکت کردیم و دو ساعت قبل از نماز صبح به این شهر رسیدیم.

یکی از خدام ایرانی حرم برایمان از شهر سامرا و اتفاقاتی که در دو دهه اخیر در این‌جا توسط تکفیری‌ها افتاده گفت... سامرا شهری است امنیتی که بیشتر ساکنان آن را اهل سنت تشکیل می‌دهند و در طول سال زائران کمتری نسبت به سایر ائمه در این کشور دارد. این‌جا هم محل زندگی دو امام بزرگوار امام حسن عسکری و امام هادی علیهماالسلام بوده و هم مدفن ایشان. همچنین محل تولد امام زمان(عج) است؛ در واقع در محل تولد عزیزی قدم می‌گذاریم که دنیا را نجات خواهد داد و همه امیدها به اوست.

در گذشته به علت امنیتی بودن شهر، عبور مرور با قوانین خاصی صورت می‌گرفت؛ مثلا حرکت در شب ممنوع بود؛ اما اکنون شرایط بهتر شده؛ با این حال باید ساعت خاصی در آن حضور داشته باشیم. این‌جا محل اسکان نیست، هتل و مسافرخانه ندارد و وسایل پذیرایی محدود است. در سامرا ضیوف حرم ناهار را تهیه می‌کنند؛ اما همواره غذایی بدون گوشت است و زائرانی که شب را در زیرزمین به سر می‌برند صبحانه و ناهار را مهمان امامین هستند.

بارگاه قدیمی ائمه سامرا توسط مزدوران تکفیری در سال‌های ۱۳۸۴ و ۱۳۸۶ تخریب شد، که طی آن، علمای شیعه چند روز را عزای عمومی اعلام کرده و در حوزه‌های علمیه ایران و عراق دروس خود را تعطیل کردند. دولت عراق مسئولیت بازسازی حرم را به ستاد بازسازی عتبات عالیات ایران واگذار کرد و در نهایت این کار، در شهریور ۱۳۹۴ به پایان رسید. این عملیات، شامل چندین فاز از جمله ساخت گنبد و طلاکاری و نصب آن، کاشی‌کاری، آیینه‌کاری، معرق‌کاری و سنگ‌کاری داخل حرم بود.

یکی از کسانی که داخل حرم دفن است حضرت جده مادر امام حسن عسکری و مادربزرگ امام زمان علیهماالسلام است. ایشان و حضرت نرجس خاتون و حضرت حکیمه خاتون نقش بسزایی در حفاظت از جان امام زمان داشتند. حضرت جده، امام زمان را در کودکی به مدینه بردند تا جانشان را حفظ کنند.

دلسوزی ایشان برای امام زمان و شیعه بی‌حد و حصر است.

حکیمه خاتون دختر امام جواد(ع) است. ایشان غروب روز ۱۴ شعبان برای دیدار امام عسکری(ع) می‌آید. امام عسکری می‌فرمایند عمه امشب را در کنار ما بمان. می‌پرسد چرا؟ می‌فرماید امشب وعده الهی محقق می‌شود و فرزندم متولد می‌شود. می‌گوید آثار حمل را در نرجس خاتون نمی‌بینم. حضرت می‌فرمایند مثال او مانند مادر موسی است که خداوند حمل او را آشکار نمی‌کند. حکیمه خاتون هم در آن‌جا می‌ماند تا به وضع حمل حضرت نرجس کمک کنند و بعد هم در حفظ و نگهداری امام زمان(عج) خیلی تلاش می‌کند. ایشان بعد از شهادت امام حسن عسکری نیز شیعیان را به سمت امام زمان(عج) هدایت می‌کرده است.

دیگر وقت زیارت است... قدم‌زنان به سمت ضریح مطهر حرکت می‌کنم لااله الا الله... الله اکبر... ناخودآگاه باران اشک‌هایم جاری می‌شوند، دلم را سراسر ماتم و غم گرفته، از غربت امامانم، از ظلم‌هایی که به آنها شده و غربتی که هنوز هم ادامه دارد...ای کاش هر چه زودتر این درد پایان می‌یافت و با ظهور امام عصر، غربت اهل بیت(ع) و شیعیان پایان می‌یافت... و حال در مقابل ضریح ایستاده‌ام، زبانم بند آمده و نمی‌دانم چه بگویم، همچون عاشقی که با خود حدیث نفس می‌کنم که وقتی به معشوق برسم چه‌ها می‌گویم؛ اما وقتی به مقصد می‌رسد نمی‌تواند حتی کلامی بگوید... آرامش بی‌نظیری تمام وجودم را فراگرفته، گویا این‌جا همان مقصد و مقصود است، اصلا زبان دیگر به چه کارم می‌آید؟ مگر حاجت دیگری هم مانده؟! بگذار سکوت کنم تا فیض وجود امامین عزیزم، در وجودم جاری شود. بگذار تمام حاجات دنیوی را کنار بگذارم تا باب الله راه آسمان را برایم باز کند...

دل بی‌قرار در سرداب

بعد از زیارت امامین عسکریین(ع) به سرداب مقدس رفتیم و در سرداب از تنهایی‌ها و دلتنگی‌ها برای مولایم گفتم، از اینکه همه این آمدن‌ها و رفتن‌ها، اربعین‌ها، پیاده‌روی‌ها، زیارت، توسل و... همه به نیت ظهور امام جانم است؛ هر چه هست برای اوست و به نیت پاک شدن از رذائل و آمادگی برای شهادت در رکاب اوست؛ همه جا بروم به بهانه تو/ که مگر برسم در خانه تو

رفتم تا بگویم که سال‌هاست این نفَس در سینه حبس شده و راه عبور ندارد، بگویم که بی‌تابم و بی‌قرار برای آمدنش، بگویم «عَزیزٌ عَلَیَّ اَنْ اَری الْخَلْقَ وَلا تُری، وَلا اَسْمَعُ لَکَ حَسیساً وَلا نَجْوی»؛ چرا صدای مبارک تو به گوشمان نمی‌رسد، کی شود با ندای «انا المهدی» جانمان را زیر و رو کنی، «متی ترانا و نراک» جان جانانم...

و در آخر با استیصال دستم را به دعا بلند کردم و «اللهم عجل لولیک الفرج» را از عمق جانم زمزمه کردم.

شب به انتها رسیده و خستگی راه، رمقی برایمان باقی نگذاشته. تصمیم گرفتیم شب را در حرم دو امام عزیزمان سپری کنیم. حرمی که مملو از جمعیت زائران بود و پر از سر و صدا؛ اما با این حال آرامش عجیبی بر فضا حکم‌فرما بود، به گونه‌ای که علی‌رغم شلوغی فضا، تنها پس از لحظاتی به خوابی عمیق فرو رفتم... صبح روز بعد صبحانه را مهمان خوان کرم اهل بیت بودیم و سپس راهی کاظمین شدیم...

جان تازه حاج قاسم به کالبد سامرا

در حین بازگشت همه آنچه خادم حرم برایمان گفته بود، در مقابل چشمانم عینیت یافت، بقایای آسمانی‌شان بار دیگر امید را به شهر بازمی‌گرداند؛ درست زمانی که سامرا در تصرف داعش و حرم در محاصره آنها بود... زمانی که عده‌ای از نیروهای مقاومت داخل حرم مستقر بودند و راه ارتباطی با بیرون نداشتند. شرایط بسیار خطرناک بود و همه منتظر سردار سلیمانی بودند. تا اینکه او حدود ۱۵ روز بعد از محاصره حرم وارد حرم می‌شود. بودن حاج قاسم و ابومهدی در صحن حرم امامین عسکریین علیهما السلام باعث شد که خادمان حرم از داعش جان سالم به در ببرند و به روایت شاهدان عینی، اگر حاج قاسم و ابومهدی نبودند، همه شهید می‌شدند. این، برای اولین بار حاج قاسم همراه با ستون نظامی در سال ۱۳۹۳ با نیروهای حشدالشعبی، سپاه بدر و قدس قوایی تشکیل داده و پیاده از راه زمینی عازم سامرا می‌شد. با وجود حاج قاسم، نیروها ساماندهی شدند و داعش عقب‌نشینی کرد و به این ترتیب منطقه پاک‌سازی شد.

قبل از اینکه حاج قاسم به حرم سامرا بیاید، ۵۰ کیلومتری به دلیل تاریکی هوا، وارد بلد می‌شود. در این شهر اتفاق مهمی با حضور ایشان رخ می‌دهد؛ تا جایی که اگر سردار سلیمانی به خاطر تاریکی، مسیر را به سمت بلد تغییر نمی‌داد، آن شب، شب قتل عام مردم بلد توسط داعش بود. اطراف شهر بلد که مملو از نخل خرما بود، کمینگاه نیروهای داعشی شده و همان شب قرار بود عملیاتی رخ دهد که با حضور سردار سلیمانی معجزه‌ای رخ می‌دهد و مردم نجات می‌یابند...

دیار آشنا...

به نزدیکی کاظمین رسیدیم، در حالی که تعدد خودروهای حامل زائرین حرکت را سخت کرده. تمام سعیمان این بود که قرائت دو نماز ظهر و عصر در حرم این امامان عزیز را پرونده اعمالمان ثبت کنیم، باشد که دست شفاعتشان یاریمان کند. دو امام عزیزی که یکی از آنها پدر امام رضا و دیگری پسر امام رضا علیهم‌السلام هستند. بالاخره به حرم مشرف شدیم، حرمی که بوی آشنایی از آن به مشام می‌رسید؛ بوی ثامن‌الائمه، بوی آن یار مهربانی‌ها. آن‌قدر حضور در این حرم برایمان شیرین و امن است که گویا در مشهد مقدس قدم می‌گذارم، گویا تمام ستون‌ها و دیوارهایی که این‌جا نصب شده، مرزها را درهم شکسته... و این است حقیقت اربعین و عشق حسین علیه‌السلام که تمام دل‌ها را از سراسر دنیا به هم نزدیک کرده و تمام مرزهای زمینی و آسمانی را درنوردیده و همه شیعیان و محبین اهل بیت را گرد هم آورده است، جمعیت زواری که خستگی از چهره‌هایشان می‌بارد؛ اما با دیدن این دو گنبد شور و شوقی دوباره می‌یابند.

وادی‌السلام

بعد از وداع با باب‌الحوائج امام موسی کاظم و امام جواد علیهماالسلام به سمت نجف و مزار مطهر امیرالمومنین علی علیه‌السلام حرکت کردیم. در کل مسیر مداحی‌هایی که از رادیو ضبط ماشین پخش می‌شد، حال و هوای خاصی ایجاد کرده و دوری مسیر و سختی راه را برایمان آسان کرده بود. و نوای «کربلا کربلا ما داریم می‌آییم... راه ما از کربلا می‌گذره»، شور و شوق ما را برای رسیدن به سرزمین کرب و بلا بیشتر می‌کرد....

به نجف رسیدیم، اما در کمال ناباوری راننده در ابتدای قبرستان وادی‌السلام، انتهای راه را اعلام کرد و ما باید با وجود خستگی، تمام مسیر را تا حرم مطهر امیرالمومنین علی علیه‌السلام پیاده طی می‌کردیم. ابتدا کمی از این مسئله ناراحت شدیم؛ اما وقتی پا به این مکان مطهر گذاشتیم، حس آرامشی وجودمان را دربر گرفت؛ چرا که وادی السلام براساس روایات، نقطه‌ای از بهشت است و هیچ مومنی در جایی از زمین نمیرد مگر آن که به روح او فرمان دهند که به وادی‌السلام آید. این مکان، نخستین جایی در زمین بوده که خدا را در آن عبادت کرده‌اند. در وادی‌السلام دو مقبره منسوب به دو پیامبر هود و صالح قرار دارد.

در بخش شمالی وادی‌السلام مقام امام زمان(عج) و امام صادق(ع) قرار دارد. در این‌جا ساختمانی نسبتا کهن با دو تابلو و گنبدی به رنگ آبی قرار به چشم می‌خورد که مکان نماز آن دو امام را مشخص می‌کند. در داخل ساختمان چاهی است معروف به «بئر امام مهدی(عج)» و اطراف آن را چند قبر فراگرفته و نقل شده که امام مهدی(عج) را در این مکان مشاهده کرده‌اند.

همچنین بسیاری از بزرگان دینی، سیاسی و اجتماعی شیعه به وصیت خود یا به خواست نزدیکانشان، در این قبرستان دفن شده‌اند که از جمله آنها می‌توان، سید محمدباقر صدر، رئیسعلی دلواری، محمدحسین کاشف الغطاء و سید محمدباقر حکیم را نام برد.

شهید مدافع حرم در وادی‌السلام

کمی جلوتر از مزار سیدعلی قاضی طباطبایی مزار شهید محمدهادی ذوالفقاری قرار دارد. شهیدی که علاقه بسیاری به شهید همت داشت و همین ارادت و محبت باعث شده بود که در عمل نیز شبیه او شود، آری عاشقان در سیرکوی یار، به یکدیگر اقتدا می‌کنند.

شهید ذوالفقاری تنها چند روز پس از سالگرد شهادت شهید همت در سامرا به شهادت رسید. او وصیت کرده بود پیکرش را در سامرا، کاظمین، کربلا و نجف طواف دهند. این وصیت بعید بود اجرا شود؛ چرا که عراقی‌ها شهدای خود را فقط به یکی از حرمین می‌برند و بعد دفن می‌کنند؛ اما در مورد هادی باز هم شرایط تغییر کرد، ابتدا پیکر او را به سامرا و بعد به کاظمین بردند. سپس در کربلا و بین‌الحرمین تشییع شد. بعد هم به نجف بردند و مراسم اصلی برگزار شد. در تمام حرم‌ها نیز برایش نماز خواندند. در هنگام تدفین، صدها نفر وارد وادی‌السلام شدند. خود عراقی‌ها هم از شرکت چنین جمعیتی در مراسم تدفین شهید تعجب کرده بودند و می‌گفتند این شهید استثنایی است. نکته دیگر اینکه قطعه شهدای عراق در نجف، از حرم حضرت امیر(ع) فاصله بسیاری دارد؛ اما مزار هادی به حرم حضرت علی(ع) بسیار نزدیک است.

در آغوش پدر

پس از نجوایی چند با شهید ذوالفقاری سرم را بلند کردم و گنبد باشکوه امیرالمومنین را دیدم. باورم نمی‌شد که بار دیگر می‌توانم حرم امام جانم را زیارت کنم، امامی که به فرموده امام صادق علیه‌السلام خداوند او را زیارت می‌کند، امامی که همه صالحان و انبیا و اولیا و تمام خوبان عالم او را زیارت می‌کنند. زیارت امیرالمومنین زیارت همه انبیا و اولیا است. آرام و آهسته قدم برمی دارم تا به صحن و سرای امیر خوبی‌ها برسم. در نزدیکی حرم دیگر من نیستم که حرکت می‌کنم، سیل عشاق من را با خود می‌برد. تصمیم می‌گیرم در گوشه‌ای بایستم و با امامم نجوا کنم. السلام علیک یا ابوالبشر... سلام بر توای پدر تمام بشریت، سلام بر توای پدر... خود را کودکی می‌بینم که از شرم زشت‌کاری و بیچارگی، به آغوش پدر پناه آورده، «فقد هربت الیک» پدرم تو پناهم باش، تو میان من و خدایم وساطت کن که جز تو پشتیبانی ندارم. مانده‌ام چه بگویم که قصیده «هاییه اَزریه» به دادم می‌رسد و زمزمه می‌کنم:

ای پسر عمّ پیامبر تو دست خدایی، که نم سخایش همه چیز را فراگرفته/ تویی قرآن قدیم و صفات تو، آیه‌های آن است که وحی کرد/ ای کاش دیده‌ای که در غیر گلستان تو بچرد، پر از خاشاک گردد و خاشاک در آن بماند/ تو پس از پیامبر بهترین آفریده‌هایی و آسمان بهتر چیزی که در آن است مهروماه است/ ای برادر پیامبر نزد من گناهانی است، که چون چشم خاشاک‌دار است و تو جلای آنی/ تو را در نردبان شأن و شرافت، مقاماتی است که از پایین‌ترین آن نتوان بالا رفت...

به رسم ادب اذن دخول را می‌خوانم و با زیارتنامه همراه می‌شوم... سلام بر توای امیرمؤمنان، سلام بر توای محبوب خدا، سلام بر توای برگزیده خدا، سلام بر توای ولی خدا، سلام بر توای حجّت خدا، سلام بر توای امام هدایت، سلام بر توای نشانه تقوا، سلام بر توای جانشین نیکوکار پرهیزگار پاکیزه کامل‌کننده، سلام بر توای پدر حسن و حسین، سلام بر توای ستون دین، سلام بر تو ای سرور جانشینان و امین پروردگار جهانیان و داور روز جزا و بهترین مؤمنان و سرور صدّیقان برگزیده از نژاد انبیا و باب حکمت پروردگار جهانیان و خزانه‌دار وحی‌اش و مخزن علمش و خیرخواه امّت پیامبرش و پیرو رسولش و همدردی‌کننده با او با جانش و گویای به حجّتش و دعوت‌کننده به شریعتش و درگذشته بر آیینش...

پس از زیارت امیرالمومنین علی علیه‌السلام، با هدایت دوستان، با کاردان مسئول بعثه مقام معظم رهبری در نجف اشرف ملاقات کرده و او در رابطه با خدماتشان در حرم مطهر صحبت کرد و گفت: ما از طرف بعثه مقام معظم رهبری در نجف برنامه‌های متعددی در طول سال برگزار می‌کنیم، مگر اینکه مانند ایام اربعین یا شب شهادت امیرالمومنین جمعیت زیادی در حرم حضور داشته باشند و احتمال این وجود داشته باشد که مکانی در اختیار نداشته باشیم. در غیر از این ایام در طول سال هر روز بعد از نماز صبح برنامه منبر مداحی و سینه‌زنی داریم. کل برنامه بیشتر از ۵۵ دقیقه طول نمی‌کشد. بعد از منبر، داخل صحن مطهر روایتگری تخصصی داریم. هر روز یک بار در بیت امام روایتگری تاریخ انقلاب و امام را برگزار می‌کنیم و یک بار هم در حرم صافی صفا که انتهای صحن حضرت زهرا است، روایتگری امیرالمومنین را داریم. هر شب هم بعد از نماز مغرب و عشا در مدرسه غرویه داخل صحن امام علی علیه‌السلام برنامه منبر و مداحی داریم. آنچه ما در این‌جا شاهد آن هستیم شور و شوق و اخلاص زائران است. وقتی شیعیان مخلص امیرالمومنین به این مکان مقدس مشرف می‌شوند، سعی می‌کنند با تقوا و باحیا باشند و نمازشان را اول وقت بخوانند.

صله امیرالمومنین به شاعر حرم

در ادامه با فلاحین راوی بعثه همراه شدیم تا در مورد پیشینه ساخت قسمت‌های مختلف حرم مطهر برایمان توضیح دهد...

در عصر هارون‌الرشید، محل قبر علنی شده و بنایی بر روی قبر ساخته شد. دو تن از پیامبر الهی؛ یعنی حضرت آدم و نوح (علیه‌السّلام) در کنار علی بن ابی‌طالب (علیه‌السّلام) دفن شده‌اند.

در دوره عضدالدوله دیلمی، بنای قبلی حرم تخریب و ساختمان بزرگ و باشکوهی بر قبر ساختند. همچنین در عهد صفویه به دستور شاه صفی حرم مطهر و صحن آن توسعه داده شد.

و در نهایت به دستور نادرشاه، کاشی‌های سبزرنگی که از دوره صفویه زینت‌بخش گنبد و گلدسته بود، برداشته و به‌جای آنها، از خشت‌های طلا، استفاده شد. وقتی نادر خشت طلا زد طبع شعری شعرا گل کرد و به زبان‌های ترکی عربی و فارسی و هندی اشعاری را سرودند.

یک شعر بسیار معروف متعلق به مولاحسن کاشی آملی بالای پنجره طلایی و کنار داربست قرار دارد... این شعر از آیه ۷۳ سوره زمر الهام گرفته شده... «زائرین درگهت را بر در خلد برین، می‌دهند آواز طبتم فادخلوها خالدین» و به خاطر این شعر او از امیرالمومنین صله گرفته. مولاحسن وقتی از سفر حج برگشت به پابوس امیرالمومنین آمد و یک بیت دیگر خواند: «تا نجف را دین دولت شد مقام؛ خاک آن دارد شرف از زمزم بیت‌الحرام». او در عالم خواب امیرالمومنین را ملاقات کرد و ایشان به او فرمود: مولاحسن دو حق بر ما داری، یکی اینکه مهمان ما بودی و یکی دیگر به خاطر شعری که برای من سرودی. به بصره برو و به فردی به نام مسعود افلح بگو یادت هست که وقتی از دریای عمان با کشتی بار می‌آوردی دریا طوفانی شد، به ما متوسل شدی و هزار دینار نذر کردی و ما هم کشتی و بار را به سلامت به مقصد رساندیم؛ حالا نذرت را ادا کن. او هم به بصره رفت و آن آقا را پیدا کرد و صله را از او گرفت.

صحن آستان مقدس علوی، در زمان شاه عباس صفوی، چهار دروازه داشت و در دوره عثمانی نیز، یک دروازه دیگر افزوده شد.

بدین ترتیب، امروزه تعداد آنها، پنج دروازه است که عبارتند از: باب‌السوق کبیر که به دروازه امام رضا علیه‌السّلام نیز شناخته می‌شود و ورودی اصلی آستان به شمار می‌آید. مناره بزرگ ساعت، بالای این دروازه نصب شده و در ضلع شرقی آستان و روبه‌روی ایوان اصلی حرم مطهر واقع است. باب الطوسی؛ در سمت شمالی آستان واقع است و روبه‌روی آن، خیابان شیخ طوسی و مسجد و مرقد او قرار دارد. باب القبلة؛ در سمت جنوبی آستان واقع است و بیرون آن، خیابان الرسول(ص) و بازار حویش قرار دارد. باب‌الفرج یا باب سلطانی؛ در سمت غربی آستان واقع است و به علت اینکه در ایام سلطان عبدالعزیز عثمانی در سال ۱۲۷۹هجری قمری باز شد، به دروازه سلطانی شناخته می‌شود. به علت اینکه مسیر بیرون آن، به مقام حضرت مهدی عجّل‌الله فرجه‌الشریف منتهی می‌شود، به باب‌الفرج نیز شناخته می‌شود. باب مسلم بن عقیل؛ این ورودی، در سمت راست دروازه بزرگ و اصلی آستان قرار دارد.

روضه امام رضا و حاجت‌روا شدن شهید

ابوهادی خادم موکب اهل اهواز بود و اهل دل و بامعرفت، با او همکلام می‌شوم و از او می‌خواهم تا از آنچه در این روزها می‌بینند برایمان بگوید، و ابوهادی صحبت خود را این‌گونه شروع می‌کند: «وَمَنْ یُعظِّم شَعائِرَ اللّهِ فَإنّها مِن تَقوَی القلوب» یکی از مسائلی که به عنوان تقوای قلب معرفی شده، تعظیم شعائر است؛ یعنی بزرگداشت آنچه خدا آن را بزرگ داشته است و طبق روایات، اربعین از بزرگ‌ترین شعائر است. احیای اربعین احیای مسیر صاحب الزمان(عج) است و آمادگی برای پذیرش حکومت ایشان. این یک مانور و تمرین برای این است که بدانیم چطور در زمان ظهور باید خدمت کنیم. از این باب باید حرکت اربعین به هر طریقی احیا شود؛ یک نفر با هدف زیارت، اربعین را احیا می‌کند و یک نفر با خدمت به زائران. ما هم می‌توانیم به زوار خدمت کنیم و آنها بدون دغدغه این مسیر را طی کنند و فکر مسائل خدماتی و جانبی نباشد. خدا را شکر دومین سال است که بنده در این مسیر در خدمت زوار هستم. موکب ما به نام مدرسه علمیه اعلام الهدایه در نجف اشرف قراردارد و روزانه پذیرای ۱۵۰ تا ۲۵۰ زائر مرد و زن است. امکانات ما در حد خواب و استراحت، سرویس‌های بهداشتی و چای و آب است. نهار را دیگران متقبل می‌شوند و روزانه از ما آمار می‌گیرند و غذا را تهیه می‌کنند.

بهترین صحنه‌هایی که ما در این ایام دیدیم حضور عزیزان توان‌یاب یا معلولان است؛ کسانی که فاقد نور چشم هستند اما روشنایی بصر آنها را در این مسیر یاری می‌کند، کسانی که فاقد اعضای بدن هستند؛ اما با پای دل و جان، سریع‌تر از سایرین این مسیر را طی می‌کنند؛ و درواقع اینها همان السابقون هستند که در راه کربلا از دیگران سبقت می‌گیرند. اینها تکان‌دهنده است و انسان را متنبه می‌کند و به فکر فرو می‌برد که دستگاه سیدالشهدا چقدر عظیم است که تمام این قلب‌ها را متوجه خود کرده و این‌چنین انسان‌ها را به این مسیر کشانده است. مسئله جالب دیگر تصاویر نصب شده شهدا روکوله پشتی‌هاست که نشان می‌دهد که آنها خود را مدیون شهدا می‌دانند. این عنایت بزرگی است که ما به این درک و فهم رسیدیم که اگر اربعین و زیارتی هست، اگر امنیتی هست، حاصل خون شهداست. حتی مشاهده می‌شود که یک خانم به تنهایی آمده، بدون اینکه احساس عدم امنیت کند و می‌بینیم که او تصویر شهید را هم همراه خود دارد؛ درواقع او می‌داند که این امنیت را مدیون شهداست، لذا این بزرگ‌ترین معجزه است. ما وجود و حضور شهدا را در این مسیر حس می‌کنیم، شهدا زنده هستند، آنها در بین ما هستند؛ در همین راه در میان همین مردم....

ابوهادی در ادامه خاطره‌ای از یکی از شهدای مدافع حرم اهواز برایمان تعریف کرد... شهید جابر زهیری حسین‌زاده در سال ۱۳۹۴ در خان‌طومان به شهادت رسید. وقتی ما برای مراسم تعزیه این شهید رفتیم دیدیم پدر شهید خیلی‌گریه و بی‌تابی می‌کند. درصورتی که معمولا مردان اهوازی برای فوت عزیزانشان‌گریه نمی‌کنند و درواقع به قدَر الهی راضی می‌شوند. ولی این مرد عرب اهوازی خارج از قاعده و قانون منطقه، مانند یک مادرگریه می‌کرد. گفتم این‌گریه‌های شما زنانه است! ناراضی هستید که پسرتان شهید شده، پسرتان اکنون در جوار امیرالمومنین است. اصلا اگر به مرگ طبیعی هم از دنیا می‌رفت، نباید این‌طور گریه می‌کردی! این گریه از چیست، از فراق است یا شوق؟ در پاسخ گفت: «وقتی خبر شهادت پسرم رسید گفتم الحمدلله، او به هدفی که می‌خواست رسید. جابر از کودکی دنبال بسیج و پایگاه و شهادت بود و ما می‌دانستیم او یک روز کار دست خودش می‌دهد، و داد. این برای ما عجیب نبود. اما آن زمان که من پسرم را با دست خودم داخل قبر می‌گذاشتم، شنیدم که دو نفر با هم می‌گویند: «چقدر به این پدر پول داده‌اند که حاضر شده با دست خودش فرزندش را داخل خاک بگذارد، پول چقدر ارزش دارد که به خاطر آن پسرت را به کشتن دادی؟!» این حرف قلب من را خیلی سوزاند. مگر بچه من به خاطر پول رفته؟! او مدافع حرم بوده. آیا دو فرزندش را به خاطر پول رها کرد و رفت؟! ما نیازی به پول نداشتیم، اگر پسرم حرف از پول می‌زد من سرتاپایش را طلا می‌گرفتم؛ اما پسرم زاهد بود و با ما دعوا می‌کرد که چرا این همه وسیله برای من می‌خرید، در صورتی که طلبه‌ها وضعیت معیشتی سختی دارند.»

صحبت‌های پدر شهید کاملا درست بود، من می‌دانستم که او متمول است و خانه و ماشین و چند مغازه دارد.

شهید برای دفاع از اسلام و انقلاب و تبلیغ به چندین کشور دنیا سفر کرده بود. او اهل بگو بخند بود و خاکی. تکبر در وجودش نبود. شب قبل از شهادتش به من گفت برایم روضه امام رضا علیه‌السلام بخوان که حسابی دلم برایشان تنگ شده است. من گفتم الان سرم شلوغ است و نمی‌توانم. گفت نه الان باید برایم روضه امام رضا(ع) بخوانی. من برایش این شعر را با همان سبک خادمان حرم خواندم: ای صفای قلب زارم هر چه دارم از تو دارم، تا قیامت ای رضا جان سر ز خاکت بر ندارم/

منم خاک درت غلام و نوکرت/ مران از در مرا به جان مادرت/علی موسی‌الرضا....

غیر تو یاری ندارم با کسی کاری ندارم/ گر مرا از در برانی جای دیگر من ندارم/ تو خوبی من بدم به این در آمدم/ به جان فاطمه مکن مولا ردم علی موسی‌الرضا...

تا گفتم «جان مادرت» بنا کرد به گریه کردن. گفتم او دارد چیزی از امام رضا می‌گیرد... روضه تمام شد و او دیگر نعره می‌زد... فردای آن روز خبر رسید که خمپاره آمده و او را تکه‌تکه کرده...

این سفر ادامه دارد